

نگاهی نمادین به حضور شتر در شعر دوره جاهلی

دکتر رضا افخمی عقدا^۱

استادیار دانشگاه یزد

(از ص ۲۴۷ تا ص ۲۸۰)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۰۱/۱۷، پذیرش ۱۳۹۰/۰۸/۱۵

چکیده

یکی از جلوه‌های بارز قصاید جاهلی، تصویر و توصیف مرکب مرد جاهلی به شکل عام و شتر بشکل خاص است که یار، همراه و همدم شاعر است و ظاهراً شاعر با عاریت گرفتن اعضای حیوانات نمادینی چون گورخر، گاووحشی، شترمرغ و... به توصیف پراکنده آن پرداخته است. این مقاله بر خلاف شیوه ناقدان پیشین و برخی از سخن سنجان معاصر بگونه‌ای متفاوت به تفسیر توصیفات بظاهر متفرق شاعر جاهلی از مرکب خود پرداخته تا با تحلیل مبتنی بر رمز و بازگشایی سمبولی، عمق پیوند مفاهیم و مضامین گوناگون آن پدیدار گشته و این اجزای نمادین در یک وجود اسطوره‌ای نمود پیدا کند. بر این اساس بعید نمی‌نماید که شتر در قصیده جاهلی، نماد شاعر یا انسان ایده‌آل باشد که هرکدام از عناصر حیوانی و طبیعی که با آن پیوند می‌خورند، سمبول قدرت، چالاکي، حکمت، ذکاوت، دوراندیشی، احساس مسؤولیت، صلابت، استواری و... است.

واژه‌های کلیدی: شعر جاهلی، شتر، نمادپردازی، رمزگشایی.

۱. پست الکترونیکی نویسنده: reza afkhmi55@yahoo.com

مقدمه

ساختار قصیده در ادب قدیم غالباً بر مبنای بخشها و واحدهای مختلف و متنوع صورت میگیرد که در ظاهر همسویی دقیق و ارتباطی عمیق بین آنها به نظر نمی آید. از معروفترین این اجزا وصف مرکب است که معمولاً شتر در دایره این توصیفات قرار میگیرد و اکثر شاعران قصاید جاهلی از دو منظر شبیه به هم آن را توصیف میکنند.

در تصویر اول، شتر نر (الجمل) مرکب زنان قبیله است که در حال کوچ هستند.

«إِنَّ الْخَلِيطَ أَجَدَّ الْبَيْنَ فابْتَكِرُوا
لِنِيَّةٍ ثُمَّ مَا عَاجُوا و ما انتظروا
زَمُّوا الْجَمَالَ و قالوا: إِنَّ مَشْرَبَكُمْ
مَاءٌ بِكُلِيَّةٍ لَا مِلْحَ و لا كَدْرُ»^(۱)

(ابن سلام، بی تا، ۷۲۰/۲)

شاعر جاهلی همچنین گاهی با تشبیه ممدوح خود به این حیوان، آن را باصفات انسانی مانند حنین، وقار ادب و... وصف میکند.

«غَفَرَ لِجَاهِلِهَا و رَوَّ سِجَالِهَا
عَوَّدَتْ كِنْدَةَ عَادَةَ فَاصْبِرْ لَهَا
وَتَكُنْ لَهَا جَمَالًا ذُلُولًا ظَهْرُهُ
إِحْمَلْ و كُنْتَ مُعَاوِدًا تَحْمَالِهَا»^(۲)

(الاعشى، ۱۹۸۷: ۱۴۶)

درمقابل، شتر ماده (الناقه) مرکب شاعر است.

«فَدَعِ ذَا، و سَلِّ الْهَمَّ عَنْكَ بِجَسْرَةٍ
ذَمُولٍ، إِذَا صَامَ النَّهَارُ، و هَجْرًا»^(۳)

(الأب شيخو، ۱۹۸۷، ۴۸/۱)

چنانکه ملاحظه میشود، مرکب در تصویر اول و دوم با هم تفاوت دارد این تفاوت فقط در جنسیت آنها نیست؛ بلکه در تصویر اول، حضور شتر (الجمل) در صحنه کوچ آنچنان ملحوظ و ملموس نیست زیرا که تمرکز شاعر بیشتر متوجه زنان مهاجر است (السیف، ۲۰۰۹، ۱۲۱)؛ ولی درمقابل، یعنی در منظره دوم شاعر بیشتر به «ناقه» توجه میکند؛ علاوه بر این راه سفر در هر دو بخش قصیده با هم فرق دارد بدان گونه که در منظره اول، مرکب زنان، مناطق بلند، مرطوب، خوش آب و هوا و... را در میورد.

«تَبَصَّرَ، خَلِيلِي، هَلْ تَرَى مِنْ ظُعَائِنِ
تَحْمَلْنَ بِالْعَلْبَاءِ مِنْ فَوْقِ جُرْثِمِ»^(۴)

(الأب شيخو، ۱۹۸۷، ۸۳/۱)

برای زنان وسایل آرامش و آسایش فراهم شده است. از این رو برای این که حتی در درون کجاوه احساس دلتنگی و غم و اندوه نکنند و براحتی بتوانند طبیعت راه سفر را تماشا کنند و از گزند حشراتی مانند پشه و مگس و... در امان باشند هودج آنها با پارچه‌های نرم و لطیف و مزین به رنگهای مختلف آراسته شده است.

عَلَوْنَ بِأَنْمَاطٍ عِتَاقٍ، وَكِلَّةٍ «وَرَادِ حَوَاشِيهَا مُشَاكِهَةَ الدَّمِ»^(۵)

(همان، ۸۴)

زنان قصد اقامت کنار چشمه‌ساری پر آب کرده‌اند که معمولاً شرایط زندگی در آن مناسب است:

«فَلَمَّا وَرَدْنَ الْمَاءَ زُرْقًا جِمَامُهُ وَضَعْنَ عَصِيَّ الْحَاظِرِ الْمُتَخِيمِ»^(۶)

(همان، ۸۴)

اما در بخش دوم، شتر راه صحرا را در پیش می‌گیرد و تنها همدم شاعر در بیابان است:

«وَ خَرَقَ مَخُوفٍ قَدْ قَطَعَتْ بِجَسْرَةٍ إِذَا خَبَّ آلُ فَوْقَهُ يَتَرَقَّرُ هِيَ الصَّاحِبُ الْأَدْنَى وَبَيْنِي وَبَيْنَهَا مَخُوفٌ عَلَافِيٌّ، وَ قِطْعٌ وَ نُمْرُقٌ»^(۷)

(الاعشى الكبير، ۱۹۸۷، م ۱۲۰-۱۱۹)

گذر از صحرای خشک و برهوت شاعر را بر آن میدارد که برای خود مرکبی خارق‌العاده و اسطوره‌ای تصور نموده و به توصیف آن پردازد؛ از این رو برترین اعضا را از عناصر و پدیده‌های گوناگون و گاه متضاد طبیعت برگرفته و با هم پیوند می‌زند که ظاهراً، فکر شاعر در تصویر کشیدن این مناظر به مانند اندیشه او در دیگر بخشهای قصیده جاهلی فاقد نظم و پیوستگی بچشم می‌آید؛ اما اگر بر آن باشیم که به شیوه ناقدان پیشین به تفسیر مستقیم و ظاهری اجزای مختلف این قصاید پردازیم، رابطه‌ای منطقی بین عناصر و صفات شتر در توصیف شاعران وجود ندارد و جز بیان اندیشه‌ای ساده و کم‌عمق حاصلی بدست نمی‌آید. اما با نگاهی عمیقتر و متفاوت از نگاه قدما، میتوان بین اجزای گوناگون این منظره، هماهنگی و پیوستگی یافت و برداشتی غیر از برداشت پیشینیان ارائه کرد. این گفتار بر آن است تا چهره شتر در شعر جاهلی را با

تکیه بر تابلوی این حیوان در سفر شاعر، با نگاهی نمادین تفسیر کند تا ارتباط شتر را با پدیده‌ها و عناصر مختلف طبیعی، حیوانی و خیالی دریابد.

پیشینه تحقیق:

بی‌شک بیشتر آثاری که از قدیم تا به حال درباره ادبیات جاهلی و مخصوصاً شعر این دوره نگاشته شده است به موضوع شتر توجه کرده‌اند و هر کدام بنا به ذوق و سلیقه و درک و دریافت خود به این موضوع پرداخته‌اند. شیوه و روش قدما در تبیین و تفسیر تصویر شتر تقریباً به یکدیگر شبیه است. اما در دوران معاصر لفظ «عادت» در گفته جاحظ (احمد، ۱۹۸۷: ۹۱) که گاو وحشی را چنین وصف میکند: «عادت شاعر بر این بود که در رثا یا موعظه، سگها، گاو وحشی را بکشند و در مدح بگویند: گویی شتر من گاوی است که ویژگی آن این است که سگها در نبرد با او کشته شوند» (جاحظ، ۱۹۹۲: ۲۰/۲) محققان و پژوهشگران را بر آن داشت که این امر حکایت و موضوع معمولی و یا احیاناً غیر قابل‌اهمیتی نیست که شاعر برای ذکر مفهومی جزئی و ساده چون تشبیه شتر خود به گاو وحشی برای اظهار قدرت و توانائیش، به آن پردازد، بلکه این موضوع مهمی است که احساس میشود غرض اصلی بعضی از شاعران برای پرداختن به قصیده، توصیف گاو و ارائه رموز و سمبولهایی است که این حیوان در شعر جاهلی بدان اشاره دارد (ابوسویلم، ۱۹۸۷: ۱۵۲) هرچند که جاحظ به بحث درباره اصل و ریشه این عادت، و اینکه از کجا آمده و چگونه در شعر جاهلی استقرار یافته، پرداخته است (احمد، ۱۹۸۷: ۹۱).

علاوه بر کوشش اولیه جاحظ، در مشاهده و پردازش تصویری از صور قصیده قدیم عربی - که صاحب المعانی الکبیر (ابن قتیبه، ۱۹۸۴، ۱/۲۲۴) و صاحب خزانه الادب (بغدادی، بی‌تا، ۱۹۱/۳) بدان اشاره کرده‌اند، در دوران معاصر نیز طه حسین با تالیف کتاب الشعر الجاهلی پژوهشگران را به دگرگون ساختن شیوه‌ها و روشهای پژوهشی‌شان در تحقیق این شعر و تعیین اصل و منشأ متون آن بطور کامل دعوت کرد، همان‌گونه که اروپائیان درباره میراث فرهنگی دو تمدن کهن یونانی و رومی عمل کردند (ابراهیم

عبدالرحمان، ۱۹۷۹: ۱۱۸) وی هم خود را مصروف اسطوره نمود که از دید او یکی از عناصر مهم میراث بشری و تاریخ آن را تشکیل می‌دهد و بدون آن فهم دوره قبل از اسلام ممکن نیست که اثر علی هامش السیرة بعنوان بخشی از اهتمام او به اسطوره محسوب می‌شود.

این دعوت طه حسین ثمربخش بود و بسیاری از محققان را به بررسی و تحقیق متون شعر قدیم عرب واداشت. پس گروهی از محققان سعی کرده‌اند که با مشاهده تصاویر شعر قدیم، رمزها و نشانه‌های آن را مورد استقرا قرار دهند و میان موارد مشابه آن پیوند برقرار کنند که معمولاً پژوهشهای آنها ویژگی استنباط شخصی و فردی دارد. (احمد، ۱۳۷۸: ۱۳۸)

گروهی دیگر از منتقدان جدید در پرتو داده‌های علمی و معارف این قرن، از جمله مطالعات روان‌شناسی و اکتشافات انسان‌شناسی و کشف نقشها و سنگ نوشته‌ها و اسطوره‌های کهن عربی و سامی، شعر جاهلی را بررسی کرده‌اند (همان، ۹۱)؛ اما نکته قابل‌اهمیت آن است که اکثر محققان در هر دو گروه به موضوع شتر در آثار خود پرداخته‌اند که بعضی از آنها عبارتند: نصرت عبدالرحمان: الشعر الجاهلی، قضایاه الفنیه و الموضوعیه (۱۹۷۹)، عبدالجبار المطلبي: مواقف فی الأدب و النقد (۱۹۸۰)، مصطفی ناصف: قراءه ثانیة لشعرنا القديم (بی‌تا)، یوسف یوسف: مقالات فی الشعر الجاهلی (۱۹۸۰)، نجیب البهیتی: المعلقة العربیه الأولى عند جذور التاريخ (۱۹۸۱)، یحیی جبوری: الشعر الجاهلی خصائصه و فنونه (۱۹۸۶)، وهب احمد رومیة: الرحلة فی القصیده الجاهلیة (۱۴۰۲)، انور علیان ابوسوایلم: المطرف فی الشعر الجاهلی (۱۴۰۷ هـ)، احمد اسماعیل النعمی: الأسطورة فی الشعر العربی قبل الاسلام (۱۹۹۵)، عبدالله الصانع: الخطاب الابداعی الجاهلی و الصورة الفنیه (۱۹۹۷) حسین الحاج حسن: الأسطورة عند العرب فی الجاهلیة (۱۴۱۸ هـ)، عبدالله الطیب: المرشد الی فهم أشعار العرب و صناعتها (۲۰۰۰م)، محمد بلوحي: آلیات الخطاب النقدي العربی الحدیث فی مقاربه الشعر

الجاهلی (۲۰۰۴م)، حسن مسکین: الخطاب الشعری الجاهلی رؤیة جدیدة (۲۰۰۵م)، عمر عبد العزیز السیف: بنیه الرحلة فی القصيدة الجاهلیة الاسطورة و الرموز (۲۰۰۹م).

از آنجا که شاعر با ترکیب کلمات، در پی ارائه تصویری شفاف از دنیای ذهن آن است و میکوشد تا از راه بکارگیری پاره‌ای واژگان و ترکیبهای خاص تابلویی بیافریند که مخاطب با دنیای ذهن او آشنا شود ما در تابلوی شتر از میان منابع مذکور و دیگر آثار مفاهیم و معانی متعدد که گاه به همدیگر شبیه و یا متضاد هستند، معنایی را برگزیده‌ایم که قصیده جاهلی را به زندگی انسان پیوند میدهد؛ بدین صورت که شاعر جاهلی هدف خود را از زندگی، در تابلوی این حیوان به تصویر میکشد و توصیف این حیوان را به قصد ارائه دیدگاه خود از آفرینش انسان قرار میدهد.

ویژگیهای شتر در ادب جاهلی

چنانکه اشاره شد، شاعر جاهلی در تصویرسازی شتر بر آن است تا از آن حیوانی خارق‌العاده بسازد که با مقاومت و تلاش زیاد راه صحرا را پیموده و با تمام خطرات و سختیها مقابله کند. وی برای تحقق این هدف، مرکب خود را به گونه‌های مختلف توصیف میکند. برای این منظور گاهی شتر ماده و عقیم را بر میگزیند:

«وَقَدْ أَفْرِي الْهُمُومَ إِذَا اعْتَرَّتَنِي
زَمَاعِياً وَالْمُقْتَلَةَ الشِّنَاحَا
عِقَاماً لَمْ يُبَسَّ بِهَا مِبْسٌ
وَلَمْ تَعْقِدْ عَلَيَّ وَلَدٍ لِقَاحَا»^(۸)
(الذبیانی، ۲۰۱:۱۹۹۱)

و بار دیگر بر شتری نر و صاحب صفاتی چون «جمالیة» و یا «مذکره» نشسته و راه

می پیماید:

«قَطَعْتُ، إِذَا سَمِعَ السَّامِعُو
نَ لِلْجُنْدُبِ الْجَوْنِ فِيهَا صَرِيرَا
بِنَاجِيَةٍ كَأَتَانِ الثَّمِيلِ
ثَوَقِّي السَّرَى بَعْدَ أَيْنِ عَسِيرَا
جُمَالِيَّةٍ تَغْتَلِي بِالرِدَافِ
إِذَا كَذَّبَ الْأَيْمَاتُ الْهَجِيرَا»^(۹)
(الاعشى الكبير، ۱۹۸۷:۷۰)
وَخَالَفَ بِالْأَهْلِ الدَّارِ بِالِي

نَهَضْتُ إِلَىٰ غَدَافِرَةٍ صَمُوتٍ مُدْكَرَةً، تَجَلِّلُ عَنِ الْكَلَالِ»^(۱۰)

(الذبیانی، ۱۹۸۷: ۸۰)

وی مرکب خود را مخصوصاً در ابتدای سفر با اوصافی که بر قدرت و توانایی او دلالت دارند، توصیف میکند (عبدالرحمان، ۱۹۷۶: ۷۵-۷۴) اینگونه صفات در ماده و حروف اصلی به دو بخش تقسیم میشوند. دسته‌ای رباعی هستند که برخی از آنها عبارت است از:

«عِرمس: صخره سخت و محکم»

فَسَلَّيْتُ مَا عِنْدِي بِرَوْحَةٍ عِرمسٍ تَخْبُ بِرَحْلِي تَارَةً، وَتُنَاقِلُ»^(۱۱)

(الذبیانی، ۲۱۹، ۱۹۹۱)

«جَلمد و یا جَلعد: صخره سخت و محکم»

فَلَمَّا رَأَيْتُ أَنَّهَا لِأَجْبِيئِي نَهَضْتُ إِلَىٰ وَجَنَاءَ، كَالْفَحْلِ، جَلْعَدِ»^(۱۲)

(زهیر، ۱۹۷۰م، ۱۷۴)

«عَلنداة: نوعی درخت تنومند و بلند»

فَهَلْ تُبْلِغُنِّي دَارَ قَوْمِي جَسْرَةً خُنُوفٌ عَلَنَدِي جَلْعَدٌ غَيْرُ شَارَفٍ»^(۱۳)

(الضبی، ۱۹۹۲: ۲۳۳)

و گروه دوم معمولاً ثلاثی هستند. مانند «ضخمه و جَلالة: بمعنی بزرگ و تنومند»

«يَهْمَاءٌ مُوحِشَةٌ، رَفَعَتْ لِعَرْضِهَا طَرْفِي لِأَقْدِرَ بَيْنَهَا أُمْيَالَهَا بِجَلَالَةِ سُرْحٍ كَأَنَّ بَعْرَظَهَا هِرّاً إِذَا انْتَعَلَ الْمَطْيِيُّ ظِلَالَهَا»^(۱۴)

(الاعشى، ۱۹۸۷م، ۱۴۴)

«بادن و کِنَاز: به معنی پر گوشت و چاق»

«قَطَعْتُ وَصَاحِبِي سُرْحُ كِنَازٍ كَرُّكُنِ الرَّعْنِ، ذِعْلِبَةَ، قَصِيدٌ»^(۱۵)

(همان، ۶۵)

تنها ماندن شاعر با مرکب درطول سفر، او را واداشته که تا پایان سفر آن را توصیف کند. وی در انتهای راه، شتر را با ویژگی‌هایی متفاوت و گاه متضاد با خصایص فوق به تصویر میکشد. وی صلابت و استواری هیکل شتر را به چوبهای درخت ایران، تابوت و یا چوبی که مرده را روی آن قرار میدادند، تشبیه میکند که در پایان سفر، طول راه، آن را ضعیف و لاغر میکند و گاه سختی راه او را از حرکت باز میدارد.

(عبدالرحمان، ۱۹۷۶: ۷۷-۷۶)

«وَعَنَّسِ كَالْوَحِ الْإِرَانِ نَسَأْتُهَا عَلِي لَاحِبٍ كَالْبُرْدِ ذِي الْجِبَرَاتِ
فَعَاذَرْتُهَا مِنْ بَعْدِ بُدْنِ رَذِيَّةٍ تَعَالَى عَلِي عُوجٍ لَهَا كَدِنَاتٍ»^(۱۷)

(امرؤالقیس، ۱۹۹۳، م، ۱۲۰)

او همچنین در پایان سفر، از شتران تیزپای و قوی تصویری را ارائه میدهد که طول سفر و سختی راه از هیکل تنومند و قوی آنها جز استخوان و پوست چیزی باقی نگذاشته است.

«سَمَاماً تُبَارِي الرِّيحَ، خُوصاً عُيُونَهَا لَهْنٌ رَذَايَا، بِالطَّرِيقِ، وَدَائِعُ
عَلَيْهِنَّ شُعَثٌ عَامِدُونَ لِحَجَّتِهِمْ فَهَنْ، كَأَطْرَافِ الْحَنَى، خَوَاضِعٌ»^(۱۸)

(الذیبانی، ۱۹۹۱، م، ۷۴)

و گاهی شاعر از شتر منظره‌ای را بتصویر میکشد که سختی راه سفر چنان پاهای او را فرسوده و زخمی کرده است که خون از هر سوی آن جاری است:

«وَمُجِدَّةٍ نَسَأْتُهَا فَتَكَمَّشَتْ رَتَكَ النَّعَامَةِ فِي طَرِيقِ حَامٍ
تَخْدِي عَلَى الْعِلَاتِ سَامٍ رَأْسُهَا رَوْعَاءٌ مَنَسِمُهَا رَثِيمٌ دَامٌ»^(۱۹)

(امرؤالقیس، ۱۹۹۳: ۱۵۴)

منظره مسیر سفر شاعر جاهلی

همدم و مرکب شاعر معمولاً در صحرائی خشک، گرم و سوزان، پهناور و بی‌آب و علف سفر میکند:

«وَ خَرِقَ تَهْلِكُ الْأَرْوَاحُ فِيهِ»
بعید الغورِ مُشْتَبِهَ الْمِتَانِ
زَجَرَتْ عَلَيْهِ وَالْحَيَاتُ مَذَلَى
نَبِيلَ الْجَوْزِ، أَلْعَ، تَيِّحَانِ»^(۲۰)
(زهیر، ۱۹۷۰: ۲۸۱)

این مسیر پرخطر منزلگاه حیوانات درنده است:

«وَ وَادٍ كَجَوْفِ الْعَيْرِ قَفَرٍ قَطَعْتُهُ»
بِهِ الذَّنْبُ يَعْوِي كَالْخَلِيعِ الْمُعَيَّلِ»^(۲۱)
(امروالقیس، ۱۹۹۳: ۵۳)

ترس و وحشت آن بیابان نه تنها خواب را از چشم انسان میرباید بلکه حیوانات وحشی را نیز به وحشت می‌اندازد:

«تَسْمَعُ، لِلجِنِّ، عَازِفِينَ بِهَا»
تَضِحُّ، مِنْ رَهَبَةٍ، تُعَالِبُهَا
يَصْعَدُ، مِنْ خَوْفِهَا، الْفُؤَادُ وَلَا
يَرْقُدُ بَعْضَ الرَّقَادِ صَاحِبُهَا»^(۲۲)
(زهیر، ۱۹۷۰: ۲۰۹)

طنین صدای جن در این مسیر سکوت را میشکند و صدای جغد که سمبول مرگ و نیستی است (عبدالرحمان، ۱۹۷۶: ۱۶۸) در این وادی به گوش میرسد.

«لَا يَسْمَعُ الْمَرْءُ فِيهَا مَائُونِسَةً»
بِاللَّيْلِ إِلَّا نَتِيمَ الْبُومِ وَالضُّوْعَا»^(۲۳)
(اعشى، ۱۹۸۷: ۱۰۵)

از دیگر ویژگیهای مسیر سفر شاعر آن است که انسان و یا حیوانی که از سختی آن بهراسد و با جدیت، شجاعت و پایداری در آن گام نهد به دام مرگ گرفتار میشود و بیرحمانه در زیر پای رهگذران لگدمال میگردد.

«يَطَّأَنَّ بِهَا فَرُوثَ مُقْصَّراتِ»
بِقَايَاهَا الْجَمَاجِمِ وَالضُّلُوعِ»^(۲۴)
(ابن ابی خازم اسدی، ۱۹۶۰: ۱۳۳)

ارتباط شتر با عناصر و مفاهیم ناهمگون

در ادب جاهلی شتر با عناصر و مفاهیم مختلف پیوند خورده است که عبارت است از:

الف: موجودات وهمی و خیالی، شاعر جاهلی از مرکب خویش با اسمهایی مانند:

عفرانه و عنتریس (نام گولی) نام میبرد که موجوداتی وهمی هستند. (عبدالرحمان، ۱۹۷۶: ۷۴)

«وَالهَوَزَبَ العَوْدَ اَمْتَطِيهَ بِهَا
 وَالعَنْتَرِيْسَ الوَجْنَءَ وَالجَمَلَا»^(۲۵)
 (اعشى، ۱۹۸۷: ۱۵۵)

«تَقْطَعُ الأَمْعَزَ المُكْوَكِبِ وَخَدًا
 عَنْتَرِيْسٍ تَعْدُو إِذَا مَسَّهَا السَّو
 طُ، كَعَدُو المُصَلِّصَلِ الجَوَالِ»^(۲۶)
 (همان، ۱۴۰)

ب: عناصر طبیعی: وی گاهی برای وصف شتر خود، پدیده‌هایی چون سیل، درختان تنومند و بلند و صخره‌های سخت را عاریه میگیرد:

«كَلَفَتْهَا عَرْمَسًا، غُذَافِرَةً
 ذَاتَ هِبَابٍ، فَعَمَّا مَنَّاكِبِهَا»^(۲۷)
 (زهیر، ۱۹۷۰: ۲۰۹)

ج: حیوانات واقعی: در شعر قدیم، سخن‌سرایان در پردازش چهره مرکب خود از حیواناتی که هر کدام مظهر صفاتی خاص هستند، نام می‌برند؛ که عبارت است از:
 شترمرغ:

«غَيْرَ أَنِّي قَدْ اسْتَعِينُ عَلَى الهِ...
 إِذَا خَفَّ بِالثَّوِي النَّجَاءُ
 بِزُفُوفٍ كَأَنَّهَا هِقْلَةٌ أُمَّ
 رُئَالٍ، دَوِيَّةٌ سَقْفَاءُ»^(۲۸)
 (ابن حلیزة، ۱۹۹۱، ۲۱)

گاو وحشی:

«كَأَنَّ كُورِي وَأَنْسَاعِي وَمِيثْرَتِي
 رَعَى بِغَيْثٍ لِأَوْرَاكِ فَنَاصِفَةً
 كَسَوْتُهُنَّ مُشِبًّا نَاشِطًا لَهَقَا
 مِنَ الشِّتَاءِ فَلَمَّا شَأَوْهُ نَفَقَا»^(۲۹)
 (زهیر، ۱۹۷۰، ۶۵)

گورخر:

«هَلْ تُبَلِّغُنِيهَا، عَلَى شَحَطِ النَّوِي
 وَأَنَّهَا صَحِلُ الشَّحِيحِ، مُطَرَّدٌ
 عَنَسٌ، تَخْبُ لِي الهَجِيرَ، وَتَنْعَبُ
 أَخْلَى لَهُ حِقْبُ السَّوَارِ، وَمِذْنَبُ»^(۳۰)
 (همان، ۲۰۴)

د: پدیده‌های ساخته بشر که نشانه تمدن و پیشرفت اوست، مانند کشتیهای بزرگ؛ این ویژگی نیز در وصف شتر نر به صورت مجاز بنا به قرینه مجاورت دیده میشود،^(۳۱) پل و قصرهای بلند و محکم.^(۳۲)

«كَانَ الْكُورَ وَالْأَنْسَاعَ مِنْهَا عَلَى قَرَوَاءَ مَاهِرَةٍ دَهِينٍ»^(۳۳)

(الضبي، ۱۹۹۲، ۲۹۱)

«فَعَزَّيْتُ نَفْسِي، حِينَ بَانُوا، بِجَسْرَةٍ أُمُونِ كَبْنِيَانِ الْيَهُودِيِّ، خَيْفَقَ»^(۳۴)

(امرؤ القيس، ۱۹۹۳: ۱۰۶)

ه: مفاهیم اعتقادی و اجتماعی

شاعران جاهلی در پردازش تصویر شتر گاهی اعتقادات خود را درباره این حیوان که بیشتر با تغییر و تحولات امور فردی و اجتماعی پیوند میخورد، بیان کرده‌اند که بعضی از آنها عبارت است از:

۱. نماد نجات و موفقیت: برخی شعرا شتر را مظهر رهایی و نجات از گرفتاریها دانسته و چنین سروده‌اند:

«فَدَعَهَا، وَ سَلَّ الْهَمَّ عَنْكَ بِجَسْرَةٍ كَهَمَّكَ، فِيهَا بِالرِّدَافِ خَيْبٌ»

و نَاجِيَةٌ أَفْنَى رَكِيبَ ضُلُوعِهَا وَ حَارَكَهَا تَهَجُّرٌ فَذُؤُوبٌ»^(۳۵)

(الاب شيخو، ۱۹۸۷، ۱/ ۱۷۲)

۲. برکت و خوش یعنی:

«كَأَنَّ بِحَادِيهَا، إِذَا مَا تَشَدَّرَتْ عَتَاكِلَ قِنُوٍ مِنْ سَمِيحَةٍ، مُرْطَبٌ»

تَذَبُّ بِه طَوْرًا، وَ طَوْرًا تُمْرَةٌ كَذَبُّ الْبَشِيرِ بِالرِّدَاءِ الْمُهْدَبِ»^(۳۶)

(همان، ۱۸۲)

۳. رمز صلح و زندگی:

شتر نشانه بالندگی، باروری، محبت و خشنودی است. این حیوان بااستقامت برای تداوم زندگی تلاش میکند و با تکیه بر قدرت و توانایی، صبر و پایداری راه سفر را در پیش میگیرد. (ناصر، بی تا: ۱۰۲-۹۹)

«هَلْ تُبْلِغُنِي إِلَى الْأَخْيَارِ نَاجِيَةً خَدِي كَوَّخِدِ ظَلِيمٍ، خَاضِبٍ زَعِيرٍ»^(۳۷)

(زهیر، ۱۹۷۰، ۲۴۲)

همچنین شتر سمبول خیر و برکت، صلح و صفا و زندگی است، و وسیله‌ای برای برقراری آشتی بین قبایل متخاصم بود که به عنوان دیه به خانواده مقتولان داده میشد. (ناصر، بی تا: ۱۱۲)

فَكَلًّا أَرَاهِمُ أَصْبَحُوا يَعْقَلُونَهُمْ عَلَالَةَ أَلْفٍ بَعْدَ أَلْفٍ مُصْتَمٍ
تُسَاقُ إِلَى قَوْمٍ، لِقَوْمٍ غَرَامَةً صَحِيحَاتِ مَالٍ طَالَعَاتِ بِمَخْرِمٍ
لِحَيٍّ جِلَالٍ يَعَصُمُ النَّاسَ أَمْرُهُمْ إِذَا طَرَقَتْ إِحْدَى اللَّيَالِي بِمُعْظَمٍ»^(۳۸)

(زهیر، ۱۹۷۰، ۲۰-۱۹)

۴. نشانه جنگ و نیستی:

در ادب جاهلی گاهی شتر با مفهوم شومی، بدیمنی و زشتی ارتباط و پیوند مییافت و ضرب‌المثلهایی مانند «أشأم من البسوس» (میدانی، ۱۹۹۶: ۱۸۴/۲-۱۸۱) و «أشأم من ورقاء» (همان، ۱۹۸) افاده این مفهوم میکنند. همچنین شتر در اساطیر جاهلی خدای جنگ و خونریزی (ربة الحرب) است (النعمی، ۱۹۹۵: ۱۸۵)

«وَ إِذَا لَقِيتَ حَرْبًا عَوَانٌ، مُضِرَّةً ضَرَوْسٌ، تُهَرُّ النَّاسَ، أُنْيَابُهَا عُصْلٌ»^(۳۹)

(زهیر، ۱۹۷۰، ۳۲)

او در چنین مفهومی با نیزه‌ها آبتن میشود:

«عَوَانٌ ضَرَوْسٌ مَا يُنَادِي وَكَيْدُهَا تُلَقِّحُ بِالْمُرَّانِ حَتَّى اسْتَمَرَّتْ»^(۴۰)

(الخنساء، ۲۰۰۴، ۲۲)

ثمره این باروری نامیمون فرزندی شوم و بدیمن است:

«فَتَعْرُ كُكْمٌ عَرَكَ الرَّحَى بِثِقَالِهَا وَ تَلْقَحُ كِشَافًا، ثُمَّ تُتَبِّجُ، فَتُتِمُّ
فَتُتَبِّجُ لَكُمْ غِلْمَانَ أَشَامَ كُلِّهِمْ كَأَحْمَرَ عَادٍ، ثُمَّ تُرْضِعُ فَتُفْطِمُ»^(۴۱)

(زهیر، ۱۹۷۰، ۱۵-۱۴)

همچنین در مفهوم ضرب المثل «أشأم من البسوس» مفهوم فنا و نیستی به شتر که باعث آغاز جنگ بسوس شده است (میدانی، ۱۹۹۶: ۱۸۴/۲-۱۸۱) و در ضرب المثل «أشأم من ورقاء» مفهوم شوم و زشتی به «الناقاة» نسبت داده میشود. برای اینکه این ناقه صاحب خود را در بیابان به هلاکت رسانید. (همان، ۱۹۸)

رمز یا وضوح گرایی در تصویر شتر

ارتباط شتر با عناصر و مفاهیم ناهمگون و متضاد ما را بر آن میدارد که تابلوی شتر در شعر جاهلی را موضوعی عادی تلقی نکنیم، یعنی به ظاهر موضوع بسنده نکرده و به رمز و راز نهفته در پس این توصیفات توجه کنیم. برای پی بردن به این امر لازم است مختصر نگاهی به معلقه امرؤ القیس که به منزله مقدمه و پیش درآمدی برای شعر جاهلی است، بیندازیم:

«فَمَا نَبَكِ مِنْ ذِكْرِي حَبِيبٍ وَمَنْزِلِ
بَسِطِ اللَّوِيِّ بَيْنَ الدَّخُولِ فَحَوْمَلِ
وَقَوْفًا بِهَا صَحْبِي عَلِيٍّ مَطِيَّهِمْ
يَقُولُونَ لَا تَهْلِكِ أَسَى، وَتَجَمَّلِ
وَإِنَّ شَفَائِي عَبْرَةَ مُهْرَاقَتُهُ
فَهَلْ عِنْدَ رَسْمِ دَارِسٍ مِنْ مُعْوَلِ
كَأَنِّي غَدَاةَ الْبَيْنِ يَوْمَ تَحَمَّلُوا
لَدَى سَمَرَاتِ الْحَيِّ نَاقِفٌ حَنْظَلِ»^(۴۲)
(امرؤ القیس، ۱۹۹۳: ۴۷-۴۶)

بعید نیست بی تابی امرؤ القیس از مشکلی سخت و گریه و فریاد او از حادثه‌ای ناگوار باشد. زیرا «حبیب» ممکن است رمز انسان سازنده تاریخ و برپا دارنده فرهنگ و تمدن در نظر گرفته شود و شاعر، مرثیه مرگ انسان را بسراید و بر شکست و نابودی وجود وی اشک بریزد. بدین سبب جامعه خود را مورد خطاب قرار میدهد و از او میخواهد برای ضعف و ناتوانی و فنا و نابودی خود گریه کند. (فاضلی، ۱۳۸۱: ۲۲۶) شاعر یقین دارد که ویرانی، خرابی و مرگ از قدرت روزگار است و گریه و زاری بر جنازه انسانیت راهگشای حل این مشکل نیست. (رومیة، ۱۹۹۶: ۲۳۵-۲۳۴)؛ فَهَلْ عِنْدَ رَسْمِ دَارِسٍ مِنْ مُعْوَلِ، به فکر چاره می‌افتد تا برای ادامه حیات و گریز از فنا و نیستی به مقابله با روزگار برخیزد. او به نظر می‌آورد که شاید زنده کردن روح امید و آرزو در وجود خود،

از غم و اندوه او بکاهد و او را به زندگی امیدوار سازد؛ ازین رو بعد از ذکر اطلال و دمن به توصیف زن که سمبول وخاستگاه آرزو و امید است میپردازد. (عبدالرحمان، ۱۹۷۶: ۱۶۷)

«كَدَابِكَ مِنْ أُمَّ الْخُوَيْرِثِ قَبْلَهَا
وَ جَارَتِهَا أُمَّ الرَّبَابِ بِمَا سَلَّ
إِذَا قَامَتَا، تَصَوَّعَ الْمِسْكَ مِنْهُمَا
نَسِيمَ الصَّبَا جَاءَتْ بَرِيًّا الْقَرْنُفُلِ»^(۴۳)

(امرؤالقیس، ۱۹۹۳، ۴۷)

شاعر بعد از زنده کردن روح امید و آرزو در وجود خود برای مقابله با روزگار، بار دیگر با قدرت روزگار مواجه میشود که وحشت و ترس امواج و طوفان دریا را تداعی می‌بخشد که این وحشت همان وحشت و هراس فنا و نابودی است. (رومیة، ۱۹۹۶: ۲۳۴-۲۳۳)

«وَلَيْلٍ كَمَوْجِ الْبَحْرِ أَرَخِي سُذُوكَهُ
فَقُلْتُ لَهُ لَمَّا تَمَطَّى بِصُلْبِهِ
أَلَا أَيُّهَا اللَّيْلُ الطَّوِيلُ أَلَا أَنْجَلِي
فَيَأْلِكُ مِنْ لَيْلٍ، كَأَنَّ نُجُومَهُ
عَلِيَّ بِأَنْوَاعِ الْهُمُومِ لِيَتَلَى
وَ أَرْدَفَ أَعْجَازًا وَ نَاءَ بَكَلِكَلِ
بِصُبْحٍ وَ مَا لِالصَّبَاحِ مِنْكَ بِأَمْتَلِ
بِأَمْرَاسٍ كَتَّانٍ إِلَى صُمَّ جَنْدَلِ»^(۴۴)

(امرؤالقیس، ۱۹۹۳: ۵۳)

شاعر در رؤیای رهایی از فنا و نیستی به تجربه‌ای دیگر دست می‌زند، او در نظر می‌آورد که شاید به دست آوردن قدرت و صلابت، برای مقاومت و مبارزه، و نپذیرفتن تسلیم و خضوع، تنها راه برای ادامه حیات و بقا باشد. بنابراین او به آفرینش نمادهای قدرت و صلابت روی می‌آورد که تجلیگاه پایداری و سرسختی باشند و بتوانند از کشاکش حوادث روزگار جان سالم به‌دربند و از باد و باران گزند نینند.

شاعر، نمادها را گاهی در صورت مرکبی آرمانی و اسطوره‌ای می‌آفریند و زمانی در شکل کوهی ستبر، پابرجا و استوار و دیگر گاه در تصویر کاخی نفوذ ناپذیر و صخره‌ای سخت^(۴۵)، سپس آنها را بحرکت در می‌آورد و برای آزمایش صلابت و قدرت آنها را درگیر مبارزه و نبرد میکند. او معمولاً برخی از اندامها را در زیبایی و کارایی از غزالان و شترمرغان نمونه‌سازی میکند. این نمادسازی، تلاشی در جهت پاسخ‌گویی میل

شاعر به صلابت و قدرت است تا آن را جایگزین ضعف و زبونی کند، و نقبی برای رهایی از فنا و نابودی بیابد. (فاضلی، ۱۳۸۱: ۴۴۰-۴۳۹)

وَقَدْ أَغْتَدَى وَ الطَّيْرُ فِي وَكُنَاتِهَا
بِمُنْجَرِدٍ قَيْدِ الأَوَابِدِ، هَيْكَلِ
مِكْرًا، مِفْرًا، مُقْبِلِ مُدْبِرٍ مَعَا
كَجُلْمُودِ صَخِرِ حَطَّةِ السَّيْلِ مِنْ عَلِ
لَهُ أَيُّطَلَا ظَبْيِي، وَسَاقَا نَعَامَةٍ
وَ إِرْخَاءِ سِرْحَانِ، وَ تَقْرِيْبُ تَنْفُلِ^(۴۶)

(امرؤالقیس، ۱۹۹۳: ۵۵-۵۴)

در پایان قصیده شاعر بار دیگر داستان نیستی انسان و جاودانگی روزگار را گوشزد میکند. وی با بهره جستن از کلمات «برق» و «ومیض» که در ادبیات عرب بیشتر نماد تذکار و یادآوری و رهنمونی است، دوستانش را از غفلت می‌رهاند و آنان را با خود همراه می‌کند تا تراژدی اسف بار صحنهٔ فنا و نیستی را با دقت بنگرند، صحنه‌ای که تخریب و انهدام و نابودی در آن در حد اَعْلَا است. (فاضلی، ۱۳۸۱: ۴۴۲)

أَصَاحٍ، تَرِي بِرَقًا أَرِيكُ وَ مِيْضِهِ
كَلَمَحِ الْيَدِيْنِ فِي حَبِيٍّ مُكَلَّلِ
فَأُضْحَى يَسُحُّ المَاءَ فَوْقَ كُتَيْفَةٍ
يَكْبُ عَلَى الأَذْقَانِ دَوْحَ الكَنْهَبَلِ
كَانَ السَّبَاعَ فِيهِ، عَرَقَ قِي، عَشِيْبَةٍ
بَأَرْجَانِهِ الثَّقُصُوِي، أَنَابِيْشِ غُنْصَلِ^(۴۷)

(امرؤالقیس، ۱۹۹۳، ۵۷-۵۶)

نظام قصیده در ادب جاهلی غالباً بر مبنای همین اصول و شیوه‌ای است که امرؤالقیس در معلقهٔ خود بدان پرداخته است. شاعر جاهلی بعد از وصف اطلال و دمن و پرداختن به وصف معشوقه و طبیعت پیرامون خود با ناچه‌ای جوان، قوی، تنومند، با نشاط و بسیار زیرک و هوشیار به سفر می‌پردازد. وی به مانند امرؤالقیس با ایستادن در کنار اطلال، فنا و نیستی انسان و غلبه روزگار بر انسان را مشاهده و برای مقابله با روزگار از راه چاره‌اندیشی روح آرزو و امید را در خود زنده میکند و با مشاهدهٔ دوباره آثار مرگ و نیستی در روزگار، قدرت، صلابت، مقاومت و مبارزه را راهی برای حیات می‌داند و بدین دلیل شخصیت خود را در تصویر شتری قوی، جوان، تنومند، با نشاط، زیرک و باهوش به نمایش می‌گذارد که در ابتدای راه زندگی است و قصد دارد راه پر تلاطم زندگی در جادهٔ خشک و بی‌آب و علف شبه جزیره را طی کند. شاعر برای اینکه

قدرت و صلابت را به اوج خود برساند از شتر، حیوانی اسطوره‌ای میسازد و هر قسمت از بدن و یا هر حالتی از حالات او را از حیوان و یا اشیاء پیرامون خود و طبیعت میگیرد تا شتر نماد سرعت، تحرک، قدرت، مقاومت و عظمت باشد (رومیة، ۱۹۹۶: ۲۳۶، ۲۳۵)

رمز ارتباط شتر با عناصر طبیعی

معمولاً شاعران جاهلی در وصف شتر، ابتدا آن را با عناصری چون، صخره‌های سخت، کشتیهای بزرگ، درختان تنومند مرتبط میسازند. این عناصر معمولاً قبل از اشاره به سرعت شتر ذکر میشوند. غرض شاعر در این ارتباط، ارائه تصویر توان، طاقت، و توانایی فوق‌العاده است تا انسان با مدد جستن از آن در ابتدای جاده زندگی، امکان تحمل سختیها و رویارویی با حوادث روزگار را داشته باشد و در کشمکش با روزگار به آسانی از پا در نیاید و از ظلم و ستمی که روزگار بر او روا میدارد، نجات یابد (همان، ۳۲۶).

رمز ارتباط شتر با عناصر حیوانی

سخن‌سرای جاهلی پس از تصویرسازی مرکبی با نشاط و سریع، جنبه دیگری از شتر را به تصویر میکشد. شتر در این بُعد معمولاً با عناصر حیوانی پیوند میخورد. بعید نیست که شاعر با پرداختن به ذکر سرعت شتر، در اندیشه آن است که سرعت تغییر و دگرگونی حوادث روزگار و گذشت آن را بتصویر بکشد او بر این باور است که همیشه روزگار آرام و یا بدون خطر سپری نمیشود و بر انسان لازم است که با گذشت روزگار و تغییر و دگرگونی آن با قدرت و توانایی دوچندان و تازه با آن مقابله کند؛ از این رو شتر در خلال این سرعت و حرکت در بیابان که پهنه زندگی است با عناصری ناهمگون چون گاو وحشی نر و ماده، شترمرغ، گورخر وحشی ارتباط پیدا میکند (همان، ۳۲۲-۳۲۳) به عبارتی دیگر شتر با تغییر و دگرگونی روزگار، با بعضی حالات و یا خصایص این حیوانات پیوند برقرار میکند و علاوه بر قدرت بدنی خود، نیروی این

حیوانات را نیز به عاریت گرفته تا با تجدید قوا و با قدرتی مضاعف به مقابله با روزگار برخیزد. که در این مجال به چند تصویر از آن اشاره میشود:

الف: گاو وحشی

در تابلوی شتر و ارتباط آن با گاو وحشی، گاو بتنهایی در شبی سرد، ظلمانی و طوفانی گرفتار باران میشود، چاره‌اندیشی میکند و برای نجات از خطر به زیر درخت «ارطاء» پناه میبرد و در کنار آن گودالی حفر میکند که ناگهان دیواره آن فرومیریزد. پس در انتظار صبح میماند و با طلوع خورشید با خطری بزرگتر که همان خطر حمله سگهای وحشی است روبه‌رو میشود. او ابتدا تلاش میکند با سگها روبه‌رو و درگیر نشود اما وقتی که از طرف آنها مجبور به مقابله میشود با ایستادگی، آنها را نابود میکند.

با دقت در تصویر شتر و گاو درمیابیم که ویژگی تنهایی، برخورداری از اعضای قوی و مقابله با سختیها در هر دو منظره به هم شبیه است بنابراین لازم است که رمز این شباهت عمده را دریابیم تا همسویی و ارتباط عمیق این دو حیوان، در شعر جاهلی آشکار شود. درباره تنهایی گاو باید متذکر شویم که گاو به مانند شتر رمز انسان است که با اعتماد به نفس و تنهایی به مقابله با حوادث روزگار برخاسته است. وی برای نجات از تنهایی در ابتدای شب به درخت «ارطاء» که رمز اجتماع و یا قبیله است پناه میبرد و با قدرت شاخ خود که نماد قدرت انسان است، میکوشد در کنار آن خانه‌ای بسازد تا از خطر باد و سرما که سمبول حوادث گوناگون روزگار است، نجات یابد. او با طلوع خورشید با سگها که رمز دشمن هستند و برای مقابله و جنگ با او آماده شده‌اند روبرو میشود. وی با اینکه قدرت جنگیدن با شاخ و نیروی بدنی کامل دارد از میدان جنگ دور میشود و از جنگ با آنها پرهیز میکند. پرهیز از جنگ نشانه ضعف و ذلت او نیست بلکه نماد حکمت، دانایی و ذکاوت او است که گاو به آن متصف است و هرگاه لازم باشد به شایستگی از آنها استفاده میکند چنانکه وقتی سگها او را مجبور میکنند با آنها درگیر میشود و برای مقابله با فنا و نیستی و حفظ عزت و سربلندی، خود آنها را از پا درمی‌آورد (السيف، ۲۰۰۹: ۱۴۵-۱۴۴).

در قصایدی که کشته شدن سگها توصیف شده، معمولاً سرانجام قصیده به مدح می‌انجامد زیرا گاو، انسان دانا، باهوش، با درایت و قوی، با جنگیدن از فنا و نیستی دوری میکند که خود نوعی خلود و جاودانگی است همچنانکه شاعر در مدح ممدوح با بیان اعمال نیک او که باعث خلود و جاودانگی اوست (همان، ۱۷۱) به ذکر و یاد وی می‌پردازد.

در قصیده‌ای که گاو کشته می‌شود معمولاً پایان‌بخش آن رثاء است. گاو با وجود اینکه از جنگ پرهیز میکند اما دشمن او را وادار به جنگ میکند. وی در آستانه پیروزی است که دشمن حقیقی او، مرد شکارچی، با مشاهده شکست ایادی و مزدورانش، ناجوانمردانه او را از خارج میدان جنگ هدف قرار میدهد و از پا در می‌آورد؛ به عبارتی دیگر، مرگ گاو از روی عدم حکمت، قدرت و ذکاوت نیست. بلکه او در یک مبارزه نفس‌گیر و نابرابر به مرگ میرسد. اینگونه مرگ که نشانه عزت، سربلندی و دوری از ذلت و خواری است، یادآور مرگ در شعر شاعران تموزی دوران معاصر است که مفهوم آن با زندگی گره می‌خورد (رجایی، ۱۳۸۱: ۱۰۳) و چون آب و باران است که مایه رویش انسان میشود (همان، ۱۳۸۲: ۱۴۶) و شاید از این رو است که با کشته شدن گاو، شاعر قصیده را با رثاء به پایان می‌برد که بمانند مدح بیانگر اعمال نیک صاحب مرثیه است که باعث خلود و جاودانگی است که نوعی رستاخیز و زندگی دوباره بعد از مرگ است.

ب: گورخر

تصویر گورخر وحشی نزد اکثر شاعران جاهلی با تصویر شتر که حیوانی اهلی است؛ گره می‌خورد و اگر چه تصویر آن بر خلاف گاو وحشی در تمام قصاید جاهلی به هم شبیه نیست ولی در اکثر شعر این دوره شباهت قابل توجهی بین آنها یافت میشود؛ بدین صورت که گورخر نر که آثار زخم و جراحت درگیری و مبارزه او با دیگر گورخران بر بدنش آشکار است در کنار گورخر یا گورخران ماده در محیطی آرام و سرسبز در فصل بهار به چرا مشغول است. کم‌کم بر اثر حرارت هوا سرسبزی چراگاه از بین می‌رود و آب آن منطقه می‌خشکد. وی همراه با گورخران ماده در جستجوی

آب، آن مکان را ترک میکند و بعد از تلاش بسیار و تحمل عطش و تشنگی، قبل از آنها وارد چشمه‌سار میشود زیرا احساس میکند خطری گورخران را تهدید میکند که ناگهان با تیر صیادی که در کنار چشمه منتظر اوست روبرو میشود. شکارچی سیاه‌پوست آشفته حال، گرسنه، بیابان گرد و حریص نسبت به شکار حیوانات وحشی، تلاش میکند که گورخر را شکار کند ولی تیر او به خطا میرود و گورخر همراه با دیگر گورخران که خارج از چشمه منتظر هستند تا به آب وارد شوند، با فرار جان سالم به در میرود.

با دقت در تصویر شتر و گورخر درمیابیم که ویژگی آثار جراحی، برخورداری از اعضای قوی و مقابله با سختیها در هر دو منظره به هم شبیه است و لازم است که رمز این شباهت را دریابیم تا همسویی و ارتباط عمیق این دو حیوان، آشکار شود. درباره جراحی و دیگر خصایص گورخر باید متذکر شویم که گورخر به مانند شتر نماد انسان، مرد، است که به زن که مایه رویش نسلهای آینده، دوام، استحکام و توسعه جامعه است، غیرت و تعصب دارد. نزاع او با گورخر نر و یا دیگر گورخران، مجروح شدن و تحمل درد جراحی برای حفظ و تداوم زندگی که با آب، غذا و مکان امن و مطمئن حاصل میشود، نیست بلکه جنگ او برای خلود و جاودانگی است زیرا با پیروزی بر رقیب، گورخر نر، ثابت میکند که او شایستگی آن را دارد تا در جامعه با همسرش زندگی کند و حفظ و حراست هر دو را بر عهده بگیرد. وی با اعتقاد به این که زن مایه رویش و پرورش نسل اوست نطفه خود را که محصول آن فرزندان برومند است در رحم او به ودیعه میگذارد و خلود و جاودانگی خود را در تکثیر نسل خویش تضمین میکند (السيف، ۲۰۰۹: ۱۹۱) و علاوه بر آن به جامعه‌ای ایده آل که افراد آن سالم، قدرتمند، هوشیار و... هستند، می‌اندیشد (عزالدین، ۱۹۸۹: ۱۷۹)

در مقابله گورخر با صیاد، باید متذکر شویم که گورخر مانند شتر رمز انسان است که در برابر جامعه احساس مسوولیت میکند. هر چند یقین دارد که خطراتی نیز او را تهدید میکند؛ به دیگر عبارت، سعی و تلاش گورخر برای انتقال و رسانیدن گورخران ماده به آبشخور همان سعی و تلاش شاعر برای رهبری جامعه به سوی هدفی متعالی و سرنوشت ساز است که هدف مذکور شانه به شانه مرگ و زندگی در حرکت است. زیرا

که گورخر (شاعر، انسان) برای رسیدن به این هدف، بقا و جاودانگی یعنی پرهیز از ذلت و خواری، از ظلم و ستم شکارچی که رمز اتهام، اذیت و آزار و تهدید افرادی که بیشتر به قتل و کشتار عادت کرده‌اند و از ویژگی بارز آنها، اعراض از جامعه و اهمیت ندادن به آن و حتی انکار خانواده، که نتیجه خودخواهی است، در امان نیست. (عزالدین، ۱۹۸۹: ۱۸۰-۱۷۸) به دیگر سخن اگر در بعضی از قصاید، گورخر در این وظیفه از دام شکارچی جان سالم به در میبرد بدان جهت است که وی با درایت، ذکاوت و قدرت برای مقابله با فنا و نیستی و حفظ عزت و سربلندی خود و جامعه‌اش بر آرزوی صیاد که شکار او نماد اتهام، اذیت، تهدید و گرفتار کردن او به دام ذلت و خواری است، پیروز شده است و اگر چنانکه در قصایدی گورخر کشته میشود وی بر سر آرمانی بس والا که همان تعهد و احساس مسؤولیت درقبال جامعه و هدایت و رهبری آن به اهدافی متعالی است کشته شده و اینگونه مرگ که نشانه عزت، سربلندی و دوری از ذلت و خواری است، همان بقا و جاودانگی است که این تصویر نیز بمانند تصویر گاو وحشی در تابلوی شتر یادآور مرگ در شعرشاعران تموزی دوران معاصر است که مفهوم آن با زندگی (رجایی، ۱۳۸۱: ۱۰۳) گره میخورد و چون آب و باران است که مایه رویش انسان میشود. (رجایی، ۱۳۸۲: ۱۴۶) علاوه بر مفاهیم فوق همچنین گورخر همانند شتر از قداست برخوردار است. زیرا علاوه بر رمز خدای ماه، در یمن، عراق و سوریه مقدس بوده است (السيف، ۲۰۰۹: ۱۷۴).

ج: شتر مرغ

تصویر شتر مرغ در شعر دوران جاهلی معمولاً با شتر پیوند میخورد و منظره آن در بیشتر قصاید این دوره به هم شبیه است. بدین صورت که شتر مرغ در یکروز ابری، لانه و تخمهایش را ترک میکند و از آن مکان بسیار دور میشود که ناگهان اسیر باران میگردد پس مضطرب و هیجانزده با سرعت به هر طرف میدود تا زودتر به لانه‌اش برسد و تخمهایش را از خطر باران نجات دهد. (ابوسولیم، ۱۹۸۷: ۲۰۶)

با دقت در تصویر شتر و شتر مرغ درمی‌یابیم که ویژگی تنهایی، سرعت و عجله، اعضای قوی و مقابله با سختیها در هر دو منظره به هم شبیه است. درباره تنهایی

شتر مرغ باید متذکر شویم که این حیوان به مانند شتر، رمز انسان است که با اعتماد به نفس و تنهایی به مقابله با حوادث روزگار که او را تهدید میکند برخاسته است. او در یک روز ابری و بارانی که نماد حوادث روزگار است از لانه خود دور شده است دغدغه او نابودی تخم و یا جوجه‌هایش که رمز نسل او هستند، میباشد؛ چون به آنها عشق می‌ورزد و بدین سبب با تلاش و کوشش و تحمل تمام سختیهای راه صحرا که نماد راه زندگی است، خود را به لانه خانه و خانواده‌اش میرساند (عبدالرحمان ۱۹۹۶: ۷۹).

با توضیح مذکور منظره شتر مرغ در تابلوی شتر در راستای دو تصویر قبلی است؛ زیرا که شتر مرغ نیز در اندیشه آن است که با قدرت برای مقابله با فنا و نیستی و دستیابی به بقاء و جاودانگی بر حوادث روزگار پیروز شود. بدین جهت وی در مسیر زندگی از بقای نسل خود که نماد خلود و جاودانگی است و سلامتی جوجه‌هایش که رمز پرورش نسلی ایده‌آل و آرمانی است، غافل نیست؛ از این رو با خطرهایی که نابودی نسلش را در پی دارد و در حقیقت فنا و نیستی او نیز در آن است، مقابله میکند و حفظ عزت و سربلندی خود را در تعهد و احساس مسؤولیت به خانواده خود میبیند زیرا که خانواده اساس تشکیل جامعه است و جامعه ایده‌آل، سالم، پیشرفته و امن حاصل خانواده‌های نیکو است؛ علاوه بر این، پیوند شتر و شتر مرغ در قصیده جاهلی یادآور این اعتقاد است که روزی در بازار عکاظ مردی سوار بر شتری به هیکل گوسفند، شبیه شتر مرغ، بر آنها وارد شد و تقاضای بخشش هشتاد شتر سفید خوش ذات از آنها کرد ولی کسی خواسته او را پاسخ نداد، وی در این وقت بر شتر خود فریاد کشید و آن شتر به مانند برق آن مرد را به پرواز درآورد. (مسعودی، بی تا، ۳۷). چنانکه از سخن فوق برمیآید، در این واقعه شتر با جن و پرنده پیوند میخورد (السيف، ۲۰۰۹: ۱۲۷) که بخشی از آن کلام در راستای اعتقاد عرب است که باور دارند در شتر رگی از رگهای غول است و بعضی از خصلت و اخلاق شیاطین در او وجود دارد و مشتمل بر پژواک‌هایی از سنن و عاداتها و پرستش است (المطلبی ۱۹۸۰: ۷۳-۷۲) هر چند که ادعای این حکم درباره این تصویر با توجه به نقصان منابع میراث اساطیری درباره آن بیشتر به تخمین و حدس نزدیک است.

رمز ارتباط شتر با عناصر وهمی و خیالی

شاید که ارتباط شتر با عناصر طبیعی و حیوانی، در راستای ارتباط و پیوند اسب امرؤالقیس در معلقه با عناصری چون صخره، آهو، گرگ، بچه روباه و شتر مرغ باشد؛ اما شاعر جاهلی همیشه در تصویر شتر به پیوند این حیوان با این عناصر اکتفا نمی‌کند بلکه در اندیشه آن است که شتر را با قدرتی معجزه‌آسا و ماوراءطبیعی به تصویر بکشد تا توانایی مقابله با روزگار و تحولات آن را داشته باشد، از این رو، آن را با عناصری وهمی و خیالی چون، عنتریس و عفراة: (نام دو غول) پیوند می‌دهد. شاعر در این ارتباط گویی بر این باور است که در وجود شتر نیروی خارق‌العاده غول و شیاطین، که از خصایص حیوانات اسطوره‌ای است، وجود دارد. (النعمی، ۱۹۹۵: ۱۸۹) و بعید نیست که عربها بدین دلیل اعتقاد داشتند در شتر رگی از رگهای غول وجود دارد و بعضی از خصلت و اخلاق شیاطین در او دیده میشود. (جاحظ، بی تا، ۱۵۲/۱) و شتر وحشی را از نسل جن، شتری جنی، میدانستند (همان، ۲۱۶/۶).

علاوه بر این در رابطه با پیوند و ارتباط شتر با عناصر مذکور باید متذکر شویم احتمال دارد این امر ریشه در اعتقاد دینی و مذهبی مردم جاهلی داشته است. زیرا نزد سامیها ناقه زیبا و قوی رمز خورشید بود که آن را بمانند ماه و زهره مقدس می‌شمردند و بت «بعل» و «ذو الشری» نماد آن بود. (ابراهیم، عبدالرحمان محمد، الخلفیات المعرفیة فی الشعر الجاهلی) و علاوه بر این انسان جاهلی بر این باور بود دو نوع ناقه مقدس هستند. اول ناقه سائبه و بحیره^(۴۸) (السيف، ۲۰۰۹: ۱۲۴) و دیگری ناقه حضرت صالح، که رمز معجزه آن حضرت بود و باعث خیر و برکت و هدایت پیروان او شد و براساس همین اعتقاد بود که بعضی از قبایل عرب مانند قبیله «طی» شتر را می‌پرستیدند (النعمی، ۱۹۹۵: ۱۸۷) و وقتی گروهی از آنها بر رسول (ص) وارد شدند حضرت به آنها گفت: «إِنِّي خَيْرٌ لَكُمْ مِنَ الْعُزَّىٰ وَمِمَّا حَازَتْ مَنَاةٌ وَمِنَ الْجَمَلِ الْأَسْوَدِ الَّذِي تَعْبُدُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ» (اصفهانى، ۱۴۱۸: ۴۷/۱۶) و همچنین دیگر قبایل مانند بنی تمیم آن را به فال نیک می‌گرفتند و برای پیروزی در جنگ، آن را همراه خود به میدان جنگ می‌بردند^(۴۹). (النعمی، ۱۹۹۵، ۱۸۷) و شاعرانی چون (بشامه)^(۵۰) ناقه را با صفات شتر صالح

پیامبر، قوت و صلابت، سرعت، آزاد بودن در چرا، گُرک دار بودن، صبر و پایداری، وقار و ادب، وصف می‌کردند (السيف، ۲۰۰۹، ۱۲۷-۱۲۵) و شاید به سبب همین قداست بود که گاهی عرب به مانند بتها و خدایان به شتر سوگند یاد می‌کرد^(۵۱). (همان، ۱۸۳) و اخیراً سعید الغانمی باستان‌شناس با کشف کتیبه‌های مختلفی که بیانگر تقدیس شتر نزد قوم ثمود در قرنهای ۵-۴ ق.م بوده است، جای پایی مستند از قداست این حیوان بدست آورده است (محمد الحاج سالم، دفاعاً عن عقلانية البدائين).

همچنین انسان جاهلی بر این عقیده بود که ناقه حضرت صالح، باعث ویرانی شهر و آبادی و مرگ و نابودی قوم ثمود شد و از این روست که در ادب جاهلی مفهوم فنا و نیستی و یا جنگ به شتر تشبیه می‌شود و در اساطیر جاهلی، شتر به «رَبَّةُ الْحَرْبِ» مشهور است و معانی ضرب‌المثلهایی مانند «أشأم من أحمر عادي»، «أشأم من البسوس» و «أشأم من ورقاء» در همین راستا است (همان، ۱۸۵-۱۸۴) و در این ارتباط یعنی پیوند شتر با مفهوم فنا و زندگی، شتر به مانند اکثر موضوعات اسطوره‌ای با دو جلوه اهریمنی و اهورایی ظاهر می‌شود، شتر با وجود اینکه ربة النوع محسوب می‌شود و نزد بعضی از قبایل از قدرت و توانایی معجزه‌آسا برخوردار است و روح ایزدی در وجود او در حرکت است، گاهی نیز سمبول شیطان و نماد اهریمن است و فنا و نیستی، بدبختی و فلاکت را به همراه دارد و نزد شاعرانی در تابلوی جنگی سخت و خانمانسوز به تصویر کشیده می‌شود.

به هر حال شکی نیست که شتر در قصیده جاهلی محور موضوعی است که عناصر مختلفی پیرامون آن در حرکت‌اند که از همه مهمتر عناصر حیوانی است که با مفاهیم جن، پرنده و جن، آلهه و انسان پیوند می‌خورد؛ زیرا که این حیوان بطور کلی به دو صفت توحش (رمیدگی) و استثناس (خوی و انس گرفتن) متصف است و از این رو است که شاعران گاهی آن را با ویژگیهایی چون قوی، سریع، تنومند و آزاد بودن که از صفات حیوانات وحشی است وصف می‌کنند و گاهی آن را با ویژگیهایی چون ذکاوت، دوراندیشی، صبر، بردباری و از همه مهمتر وقار و ادب که از خصایص انسان است به تصویر میکشند. (السيف، ۲۰۰۹: ۱۲۷)

نتیجه

شتر در شعر جاهلی با دو منظره بظاهر متفاوت به تصویر کشیده شده است شتران قوی و بلند قامت معمولاً کجاوه‌های زنان تنومند و زیبارو را در مسیری خوش آب و هوا و سرسبز حمل میکنند. در مقابل شتر ماده، معمولاً مرکب شاعر تکیده‌اندام و تنها است که در بیابانی خشک و بی آب و علف سفر میکند. در نگاه اول، منظره شتر نر و ماده با هم متفاوت و علاوه بر آن منظره شتر ماده نیز گویای معانی متفاوت و گاه ناهمگون است. اما با توجه به ارتباط شتران نر با زنان مهاجر و شتر ماده با مرد - شاعر - می‌توان دریافت که در شعر این دوران شتر نماد انسان است که در تصویر مهاجرت زنان، رمز مردان قبیله است که وظیفه دارند از زنان حمایت کنند و وسایل امنیت و آرامش آنها را فراهم کنند. و احتمالاً به همین دلیل است که اعشی ممدوح خود را به شتر نر تشبیه میکند زیرا که او باز سنگین مسؤولیت هدایت قوم و قبیله‌اش را بر دوش می‌کشد.

شتر ماده نیز نماد انسان - شاعر است که به تنهایی با اعتماد و تکیه بر نفس برای مواجهه با روزگار، راه پر فراز و نشیب زندگی را در پیش می‌گیرد. انسانی که علی‌رغم یقین از مرگی که به سراغ وی خواهد آمد، برای مقابله با فنا و نیستی واقعی، ذلت و خواری، به رودرویی با روزگار برخاسته و سختیهای راه زندگی را به جان می‌خرد. وی گاهی با قدرت باوری و نیروی امید و آرزو، خویش را تقویت نموده و دیگر گاه با قدرت و نیروی بدن، کار و تلاش، فکر و اندیشه به مقابله با روزگار برمیخیزد و از این روست که وقتی شتر به حیوانات مختلف تشبیه میشود با خطرات متعدد روبرو میگردد و اغلب با تلاش و قدرت و نیروی بدنی بر آن خطرات پیروز میشود تا به دام ذلت و خواری گرفتار نشود و ارتباط شتر با مفهوم فنا و زندگی که الهام‌بخش موضوعات اسطوره‌ای با دو جلوه اهریمنی و اهورایی است، در همین راستا است زیرا زندگی با ذلت و خواری در پی شکست در جنگها و یا تداوم آن در سالهای متوالی همان فنا و نیستی است و زندگی حقیقی در گرو عزت و شرافت قرار دارد.

بطور کلی شالوده بنیادین تفکر در تصویر شتر نر و ماده، پرهیز از فنا و نیستی یعنی ذلت و خواری در دنیا است که در تصویر شتر نر با حمایت از زنان قبیله و حفظ ناموس و در تصویر شتر ماده در مبارزه با عناصر مختلف انسانی و طبیعی برای گرفتار نشدن به دام ذلت و خواری است و شاید این تفسیر یکی از پاسخهای این سؤال است که چرا اکثر مقدمات طلی قصاید جاهلی با جملات انشائییه (سؤالی) که بگونه‌ای بیانگر تأمل و اندیشیدن پیرامون زندگی است، آغاز میشود

Archive of SID

پی نوشتها

۱. قبیله معشوقه برای مهاجرت تصمیم نهایی گرفتند. پس صبحگاهان برای مسافرت آماده شدند و بی-درنگ خانه و کاشانه خود را ترک کردند. بر شتران خود افسار زدند و گفتند: اقامتگاه شما (مردان قبیله) در کنار چشمه‌سار منطقه کلیه است که آبی گوارا و زلال دارد.
۲. ای ممدوح، قوم کنده را به بخشش و گذشت عادت داده‌ای. پس برای پاسداری از آن صبور باش، از گناه جاهلان آنها در گذر و نعمتها و بخششهایت را بر آنها افزون ساز. بمانند شتر خوش خلق و رام در هنگام سختیهای آنها باش که پشت خود را برای حمل بار صاحب خود آماده کرده است و حال آن که تو از زمانهای دور به این امر عادت داری و بار سنگین هدایت و مسؤولیت آنها را بر دوش خود قرار داده‌ای.
۳. این سخن را رها کن و برای زدودن غم و اندوه درونت با شتری قوی و راهوار که بهنگام ظهر و شدت گرما به وجد می‌آید و با سرعت حرکت میکند، سفر را آغاز کن.
۴. به دوستم گفتم نگاه کن آیا بانوانی کوچ کرده را مبینی که در کجاوه‌ها از سرزمین بلند بر بالای آب «جرثم» میگذرند؟
۵. پرده‌های ضخیم و قیمتی کجاوه‌ها و پرده‌های نازک آن را که حاشیه‌های آن مانند خون و یا مثل چوب عندم سرخ بود، بالا زدند تا طبیعت را تماشا کنند.
۶. وقتی بر آب وارد شدند درحالیکه بسیار صاف و گوارا بود عصای سفر را بر زمین گذاشتند مانند شخص مقیم که خیمه بر پا کند و دست از مسافرت بردارد.
۷. چه بسا بیابان وحشتناکی را با شتری قوی و تنومند پیموده‌ام که وقتی در چاشتگاه از شدت گرما، سراب بر روی آن جاری میشود چون دریایی بی کران موج میزند در این بیابان تنها همدم من، شتر است و فاصله بین من و او جوالی پر از کاه و علف و پالان و پارچه زیر پالان اوست.
۸. به‌هنگامی که غم و اندوه بر من سنگینی میکند برای آسوده شدن از آن، بر شتری تیزرو، قوی و باتجربه سوار میشوم که عقیم و نازا است و هرگز شیر در پستان نداشته است تا چوپان آن را بدوشد و برای زاد و ولد جفت‌گیری نکرده است تا آبستن شود.
۹. در اوج گرما، یعنی زمانی که صحرانوردان پی در پی صدای پرواز ملخهای سیاه را میشنوند که از شدت گرمای زمین لحظه‌ای آرام ندارند، با شتری کارآزموده و تنومند که به مانند گورخر وحشی از سرزمینی خوش‌آب و علف است، بیابان را می‌پیمایم که در اوج خستگی از فعالیت روزانه، شبانگاهان براحتی صحرا را درمینوردد و در قدرت و نیرو به مانند شتری نر است که وقتی در اوج گرما شترهای ضعیف از حرکت در بیابان باز میمانند، به صاحب خود و همراهش با سرعت زیاد سواری میدهد.

۱۰. به هنگامی که آن خانه را ویران و از سکنه خالی دیدم و دریافتم که فاصله من با صاحبان آن خانه-ها بسیار زیاد است فاصله مکانی یا فکری بر شتری تنومند و قوی به مانند شتر نر سوار شدم که همیشه با نشاط است و خستگی به سراغ او نمی آید.
۱۱. غم و اندوه خود را با سوار شدن بر ناقه‌ای قوی و تنومند چون صخره که گاهی یورتمه و گاهی بتاخت می‌رود، برطرف کردم.
۱۲. هنگامی که یقین کردم آن ویرانه‌ها جواب مرا نمی‌دهند بر شتر قوی و تنومند که قامتی مانند شتر نر داشت سوار شدم.
۱۳. بی‌شک، شتری قوی، تیزرو، تنومند و بلند، استوار و جوان مرا به منزلگاه قوم میرساند.
۱۴. چه بسا برای آشنایی و شناسایی بیابانی وحشتناک، چشم خود را به اطراف آن دوخته‌ام و برای پیمودن فرسنگها از آن، بر شتری قوی، با تجربه، راهوار و چالاک سوار شده‌ام که هرگاه سوار پاهای خود را به شکم آن می‌زند گو اینکه در آنجا گربه‌ای چسبیده است که برای سرعت بیشتر به بدن شتر چنگ می‌زند.
۱۵. با همدمی (شتری) چالاک، قوی، تنومند که به مانند کوه، استوار بود از آن بیابان عبور کردم.
۱۶. صفت مذکور را در دیوان (طرفه ابن العید، ۱۹۹۷، ۹۳-۹۲) نگاه کنید.
۱۷. و چه بسا با شتری که در صلابت و استواری به مانند چوبهای تابوت بود بیابانی که راههای مختلف در آن به مانند رنگهای مختلف پارچه رنگارنگ بود، مسافرت کرده‌ام و آن شتر تنومند و قوی را با اینکه با گامهایی استوار و قوی حرکت و تلاش میکرد، لاغر و ضعیف کرده‌ام.
۱۸. به شترهای بادپای که با باد در سرعت مسابقه می‌گذارند و از شدت تلاش گوشت بدن آنها تکیده و چشمهای آنها از طول راه و سختی آن به گودی نشسته است بدان صورت که بعضی از آنها ناتوان شده و بعضی دیگر در راه مانده‌اند، سوگند می‌خورم.
- شترهایی که بر آنها مردانی سوار هستند که غبار طول مسافرت بر چهره‌های آنها نشسته و موهای آنها ژولیده شده است و قصد زیارت خانه خدا را دارند، از این‌رو این شترها از شدت ضعف و لاغری استخوانهای پهلوی آنها به مانند کمان، باریک و خمیده و از زیر پوست ظاهر شده است.
۱۹. و چه بسا بیابانی خشک و بسیار سوزان را با شتری چالاک که در سرعت به مانند شتر مرغ بود، پیموده‌ام و با اینکه آن شتر از طول راه و سختی آن خسته شده بود و پاهایش ساییده، زخمی و خون از آن جاری بود، با سرعت حرکت میکرد و با جنب و جوش زیاد سر خود را بالا می‌گرفت.
۲۰. و چه بسیار بیابان پهناور که به دلیل گستردگیش باها توان شدت یافتن در آن را ندارند و سراسر آن به هم شبیه و بدون هرگونه علامت و راهنمایی است، با شتر در آن مسافرت کرده‌ام در حالی که مارها از شدت گرما مضطرب بودند و بر خود می‌پیچیدند.

۲۱. چه بسا صحراهای خالی از مردم را که مانند شکم گورخر گرسنه است و گرگ به مانند شخصی طردشده یا قماربازی عائله‌مند فقیر که نعره میزند، هیاو می‌کند و در آن زوزه میکشد پیموده‌ام.
۲۲. در آن سرزمین صدای غول را با آواز بلند می‌شنوید و حیوانات درنده از شدت ترس فریاد میکشند. از شدت ترسی که بر آن بیابان سایه افکنده است، قلب لحظه‌ای آرام نمی‌گیرد و خواب به چشم نمی‌آید.
۲۳. شبانگاه در آن بیابان وحشتناک، انسان جز آواز آهسته و یا بلند جغد نر و ماده صدایی را نمیشنود.
۲۴. شتران قوی و تیزرو در آن بیابان بر جمجمه‌ها و استخوانهای شترانی که از راه مانده‌اند و هلاک شده‌اند گام می‌نهند.
۲۵. برای پیمودن آن بیابان بر شتر با تجربه، تنومند چون غول و قوی چون شتر نر سوار میشوم.
۲۶. شتری قوی و نیرومند، بلندگردن و دارای سر کوچک که به مانند عتریس است. بیابان سنگلاخ و تفتیده را با گامهایی که به سرعت در حرکت هستند، میپیماید که هرگاه تازیانه بر بدن او فرود آید به مانند گورخر وحشی باد پا میدود.
۲۷. مسافرت در آن بیابان وحشتناک را به عهده شتری محکم و استوار، چون صخره، قوی، پر جنب و جوش و تنومند قرار دادم.
۲۸. در مواقع سختی، بیم و اندوه که مردم با شتاب اقامتگاه خود را ترک میکنند من از ناچه‌ای کمک میگیرم که در سرعت چون شتر مرغ مادر است که همیشه ملازم بیابان و صحرا است و قامتی بلند و استوار و گردنی بلند و منحنی و مناسب دارد.
۲۹. گو اینکه پالان شترم و بالش کوچک روی آن را به پشت گاو وحشی با تجربه، مهاجر و سفیدرنگی قرار دادم. گاوی که تا فصل زمستان در سرزمین (اوراک و ناصفه) به چرا مشغول بود و هنگامی که آب آن منطقه خشکید، راه مهاجرت را در پیش گرفت.
۳۰. آیا مرا با وجود دور ماندن از مقصد، شتری قوی که در گرمای ظهر با سرعت حرکت میکند و مسیر طولانی آن را خسته نمیکند به محبوبم میرساند. گو اینکه آن شتر به مانند گورخری بالغ است که از گله رانده شده است و در کنار چشمه‌سار و تپه‌های بلند سرزمین «سوار» به چرا مشغول است.
۳۱. «كَأَنَّ حُدُوجَ الْمَالِكِيَّةِ، غَدُوَّةٌ خَلَايَا سَفِينٍ، بِالنَّوْصَفِ مِنْ دَرٍ»
(المجانی الحدیثه: ۵۷/۱)
۳۲. برای اطلاع بیشتر از خصوصیت مذکور، به (شیخو، المجانی الحدیثه ۱۹۸۷، ۱/ صص ۴۸، ۵۸، ۵۹، ۷۰، ۱۷۲، ۲۴۲، ۳۵۲) نگاه کنید.
۳۳. گویی پالان آن شتر و تنگ آن بر پشت کشتی بزرگی که در دریا شناور است و اطراف آن روغن اندود شده تا آب جذب آن نشود، محکم بسته شده است.

۳۴. به هنگامی که اقوام معشوقه‌ام راه مسافرت را در پیش گرفتند، شدت درد درون را با سوار شدن بر شتری تیزرو، قوی و استوار که بمانند قصری از قصرهای قوم یهود بود، کاستم.
۳۵. یاد معشوق را فراموش کن و اندوه خود را که گویی تمام وجود تو را احاطه کرده است، با سوار شدن بر شتری بلند قامت که در برابر سختیها جسور و در بیابان با اینکه دو نفر بر او سوار هستند با سرعت حرکت میکند، برطرف ساز و غم و اندوه خود را با سوار شدن بر شتری که سمبول نجات و آرامش قلب مسافر خود است و حرکت در گرمای شدید ظهر و تلاش دائمی او در بیابان گوشت و چربی پهلوی و کوهانش را کاسته و او را لاغر کرده است، برطرف کن.
۳۶. به هنگامی که آن شتر دم خود را به طرف رانهایش تکان می‌دهد گو اینکه در اطراف رانهایش خوشه‌های خرماي تازه چشمه‌سار «سمیحه» دیده میشود. گاهی آن شتر دم خود را بالا میبرد و گاهی آن را به چپ و یا راست به مانند رسولی که پیام خوش دارد و با ردا به هر سو اشاره میکند (ردایش را به هر سو می‌چرخاند)، تکان می‌دهد.
۳۷. آیا امکان دارد شتری تیزرو که مظهر نجات سوارکار است و مانند شتر مرغ قوی و پرجنب و جوش که از خطری که جوجه‌هایش را تهدید میکند، ترسیده است و برای نجات و ادامه زندگی آنها تلاش میکند، مرا به دوستانم برساند.
۳۸. همه مقتولان را میبینم که دبه‌دهندگان، دیه کامل و تمام را به اولیای آنها می‌پردازند. شترها از طرف قومی صلح دوست بعنوان غرامت به طور کامل و نقد به اولیای دم داده می‌شود. شترها از جانب قومی پرجمعیت که فرمان ایشان به هنگام بروز حوادث ناگوار، مردم را از خطر می‌رهاند، به خانواده مقتولان داده میشود.
۳۹. به هنگامی که جنگی دائمی، خانمان سوز و ویرانگر به مانند شتری پیر، بدخلق، گازگیر که آثار شر و بدی، فلاکت و بدبختی را به مردم نشان می‌دهد، آبتن شود...
۴۰. جنگ به مانند شتری پیر، بدخلق و گازگیر است که فرزندش ناخوانده، زشت و ناپسند است با نیزه‌ها آبتن میشود تا حیات آن شتر- نسل او- ادامه داشته باشد.
۴۱. جنگ شما را نابود میکند همان‌گونه که گردش آسیا، دانه‌های گندم را در هم می‌شکند و به روی پارچه‌ای که مخصوص آرد در زیر آن پهن شده میریزد. جنگ پی در پی به مانند شتری است که بلافاصله بعد از زایمان، جفت‌گیری میکند، آبتن میشود و بعد از مدتی دوقلو میزاید- کنایه از آن است که جنگ همیشه آبتن ضعف و سستی، ویرانی و پرورش نسلی ضعیف است.
- جنگ فرزندان منحوس و شوم به مانند احمر ثمود برای شما میزاید، سپس آنها را پرورش می‌دهد و تغذیه میکند و بعد از مدتی نیز از شیر باز میگیرد.

۴۲. همسفران بایستید تا به یاد یاری گریه کنیم که منزل او در ریگزار باریک و منحنی در بین محل دخول و حومل بوده است. در حالیکه رفقا و همراهانم شتران مرکوب خود را در کنار من نگه داشته و مرا دلداری میدادند، می گفتند: از غصه خود را هلاک مکن و شکبیا باش. دواى درد من اشکی ریخته شده است ولی آیا بر آثار از بین رفته جای گریه و زاری است و آیا بر اشک و گریه میتوان اعتماد کرد. در چاشتگاه روز جدایی از یار که کوچ میکردند نزد درختهای سمره قبيله، مانند شککنده و شکافنده حنظل، گریان و حیران بودم.

۴۳. حال و عادت تو در عشق این محبوبه تازه مثل عادت تو در عشق آن دو معشوقه از حیث ناکامی و دوری و مهجوری است. آن دو زنی که در زیبایی و داشتن عطر و عبیر چنان بودند که وقتی بر می-خاستند بوی خوش آنان پراکنده میشد. گو اینکه باد آهسته صبا بوی میخک را پراکنده میکند.

۴۴. چه بسا شبهایی مانند امواج دریا، وحشتناک و سهمگین دامن قیرگون خود را با انواعی از غم و غصه بر سر من کشیده تا مرا بیازماید و شکبایی و مقاومت مرا در برابر شداید و مصایب بشناسد و وقتی آن شب بس دراز گشت و آغاز و انجام آن زیاد از یکدیگر فاصله گرفتند و بر من بسیار سخت و ناگوار بود، به شب گفتم: هان ای شب طولانی کاش به روز تبدیل میشدی و با آمدن روز ترک زحمت میکردی اگرچه روز از تو بهتر نیست و روشنی و تاریکی در دل و دیده عاشق ناکام چندان فرقی ندارد.

۴۵. همچنین شتر با این عناصر پیوند میخورد که با ذکر شواهد به آنها اشاره شد.

۴۶. هنوز پرندگان در آشیانه خود هستند که من سوار بر اسب بادپای، وحشی گیر، کوهپیکر شده، صبح زود بیرون میروم. این اسب همزمان حمله و گریز دارد و مانند سنگی بزرگ و سخت که سیل آن را از جای بلند پرتاب کند با سرعت و شتاب حرکت میکند. آن اسب دو تهیگاه آهو (در لاغری) و دو ساق شترمرغ (در بلندی و درازی) و دویدن گرگ و جهیدن بچه روباه دارد.

۴۷. ای دوست، آیا برقی که مانند حرکت دو دست در میان ابری متراکم که قسمت بالای آن مانند تاج بر سر بقیه قرار گرفته است، میبینی تا درخشش آن را به تو نشان دهم. آن ابر شروع به باریدن در اطراف کتیفه کرد و درختهای تناور و بزرگ کهنل را کنده و به رو می انداخت. بعد از ظهر درندگان سیل زده و غرق شده در اطراف دور آن سیلاب، گویی ریشه های پیازکوهی هستند.

۴۸. به ناقه ای که پی در پی دوازده شتر ماده میزاید، سائبه می گفتند. بر این شتر سوار نمیشدند، کرک آن را نمی چیدند و از شیر آن بجز برای مهمان استفاده نمی کردند و اگر بعد از این نیز ماده می زاید، گوش آن بچه را دو نیم می کردند و آن را با مادرش در میان شتران آزاد می گذاشتند. این ناقه نیز به مانند مادرش کسی بر آن سوار نمی شد، کرک آن را نمی چیدند و از شیر آن بجز برای مهمان استفاده نمی-کردند و به آن که مانند مادرش مقدس بود بحیره می گفتند (الحوت، ۱۰۵، ۱۹۸۳).

۴۹. برای اطلاع بیشتر به *لسان العرب* ماده (زور) مراجعه شود.

۵۰. برای اطلاع بیشتر به لامیه بشامه با مطلع زیر، مراجعه شود.

«هَجَرَتْ أُمَامَةَ هَجْرًا طَوِيلًا وَحَمَلَتْ السَّنَى عَثْبًا ثَقِيلًا»

(المفضل الضبی. المفضلیة العاشرة)

۵۱. نابغه ذبیانی در این مجال گوید:

«حَلَفْتُ، فَلَمْ أَتْرُكْ لِنَفْسِيكَ رَيْبَةً وَهَلْ يَأْتُمَنُ ذُو أُمَّتِي، وَهُوَ طَائِعٌ؟»

بِمُصْطَحِبَاتٍ مِّنْ لِّصَافٍ وَتَبْرَةٍ يَزُرْنَ إِلَّا، سَيْرُهُنَّ التَّدَاوُعُ

(الذبیانی، ۱۴۱۱هـ، ۱۲۵)

به شترهایی که از سرزمین (لصاف) و (تبره) به قصد کوه (الال) در عرغه به حرکت درآمده‌اند و برای رسیدن به این مکان مقدس از هیچ تلاشی دریغ نمیورزند سوگند میخورم تا جای شبهه‌ای برای تو باقی نماند و آیا درحقیقت کسی که به آیینی اعتقاد دارد، به دروغ سوگند یاد می‌کند و مرتکب گناه میشود؟

Archive of SID

منابع:

- ابراهيم عبدالرحمان، الشعر الجاهلي: قضاياها الفنيّة و الموضوعية، مكتبة الشباب، القاهرة ١٩٧٩م.
- ابراهيم عبدالرحمان محمد، الخلفيات المعرفية في الشعر الجاهلي، ٨٩/١٢/٢٠، www.xx5xx.com/vb/archive/index.
- ابن أبي خازم الأسدي، بشر، الديوان، التحقيق: عزّة حسن، الناشر: مطبوعات مديرية إحياء التراث القديم، دمشق، ١٣٧٩ هـ / ١٩٦٠م.
- ابن أبي سلمي، زهير، الديوان، الشارح: الأعلام الشنتمري، التحقيق: فخرالدين قباوة، الناشر: المكتبة العربية، حلب، ١٣٩٠ هـ / ١٩٧٠م.
- ابن حلّزه، الحارث، الديوان، الشارح: اميل بديع يعقوب، الناشر: دارالكتاب العربي، بيروت، ١٤١١ هـ / ١٩٩١م.
- ابن سلام، طبقات فحول الشعراء، الشارح: أبو فهد محمود محمد شاكر، مجلدان، دار المدني، دون تاريخ.
- ابن العبد، طرفه، الديوان، الشارح: سعدى الضناوي، الناشر: دارالكتاب العربي، بيروت، الطبعة الثانية، ١٤١٨ هـ / ١٩٩٧م.
- ابن منظور، جمال الدين، لسان العرب، تحقيق: علي شيري، دار إحياء التراث العربي، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ هـ / ١٩٨٨م.
- ابن يغلّي الصّبّيّ، المفضّل بن محمد، المفضّليّات، التحقيق: احمد محمد شاكر، عبدالسلام محمد هارون، الناشر: دارالمعارف، الطبعة العاشرة، ١٩٩٢م
- ابوسويلم، انور عليّان، المطر في الشعر الجاهلي، الناشر: دارالجيل، بيروت، دار عمّار، عمّان، ١٤٠٧ هـ / ١٩٨٧م.
- احمد، عبدالفتاح محمد، المنهج الأسطوري في تفسير الشعر الجاهلي، دار المناهل، بيروت ١٩٨٧م، / ١٤٠٨ هـ
- _____، شيوة اسطوره اي در تفسير شعر جاهلي، ترجمه: نجمه رجايي، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد، ١٣٧٨ هـ.
- الاصفهانى، أبو الفرج، الأغاني، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الثانية، ٢٥ مجلداً، ١٤١٨ هـ
- الأعشى الكبير، ميمون بن قيس، الديوان، الشرح: مهدي محمد ناصر الدين، الناشر: دارالكتب العلمية، بيروت، لبنان، ١٤٠٧ هـ / ١٩٨٧م.
- امرؤ القيس، الديوان، التحقيق: محمدرضا مروّ، الناشر: الدار العالمية، بيروت، لبنان، ١٤١٣ هـ / ١٩٩٣م.

- المحافظ، ابوعثمان عمرو بن بحر، *المحیوان*، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، ۷ مجلد، دارالمجیل، بیروت ۱۹۹۲م، / ۱۴۱۲هـ
- المحافظ، ابوعثمان عمرو بن بحر، *المحیوان*، التحقیق: عبدالسلام هارون، ۷ مجلدات، الناشر: داراحیاء التراث العربی، بیروت، دون تاریخ.
- الموت، محمد سلیم، فی طریق المیتولوجیا عند العرب بحث مسهب فی المعتقدات و الاساطیر العربیة قبل الاسلام، دارالنهار، بیروت، الطبعة الثالثة، ۱۹۸۳.
- الخنساء، *الديوان*، الشارح: حمدو طمّاس، الناشر: دارالمعرفة، بیروت، لبنان، الطبعة الثانية، ۱۴۲۵ هـ / ۲۰۰۴م.
- الذبیانی، *الناغفة، الديوان*، الشارح: علی بو ملحم، الناشر: دارومکتبة الهلال، بیروت، ۱۹۹۱م.
- ، *الديوان*، الشارح: حتّا نصرالحتی، الناشر: دارالکتاب العربی، ۱۴۱۱هـ / ۱۹۹۹م.
- رجایی، نجمه، *اسطوره‌های رهایی، تحلیلی روانشناسانه بر اسطوره در شعر عربی معاصر*، ناشر: دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۱هـ
- ، *شعر و شرر، تحلیل شعر انقلاب در ادبیات عرب*، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۲هـ
- رومیة، وهب احمد، *شعرنا القديم و النقد الجديد*، الناشر: المجلس الوطنی للثقافة و الفنون و الآداب، الكويت، ۱۹۹۶م.
- السيف، عمر بن عبدالعزيز، *بنية الرحلة في القصيدة الجاهلية الأسطورة والرمز*، الانتشار العربی، بیروت، ۲۰۰۹م.
- شیخو، الأب، *المجانى الحديثة*، المشرف: فؤاد أفرام البستانی، ۵ مجلدات، الناشر: منشورات دارالمشرق، بیروت، لبنان، الطبعة الرابعة، ۱۹۸۷م.
- عزالدین، حسن البناء، *الكلمات والاشياء، التحليل البنيوي لقصيده الأطلال في الشعر الجاهلي*، بیروت، دارالمناهل، ۱۹۸۹م.
- عبدالرحمان، نصرت، *الصورة الفنية في الشعر الجاهلي في ضوء النقد الحديث*، الناشر: مكتبة الأقصى، عمان، ۱۹۷۶م.
- فاضلی - محمد، *ادبیات قدیم در نگاهی نو*، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، پائیز و زمستان ۱۳۸۰هـ، شمارگان: تابستان ۱۳۸۱هـ

محمد الحاج سالم، دفاعاً عن عقلانيه البدائيين: قراءه في طقس التسليع عند العرب القدامى،

www.alawangoorg

المسعودي، ابوالحسن علي بن الحسين بن علي، أخبار الزمان ومن أباده الحدائق، بيروت. دارالاندلس، دون

التاريخ.

المطلبي، عبدالجبار، مواقف في الأدب و النقد، ناشر: دارالرشيد، عراق ١٩٨٠م.

الميداني، ابوالفضل احمد بن محمد بن احمد بن ابراهيم، مجمع الامثال، التحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، ٤

مجلدات، الناشر: دارالجيل، بيروت، لبنان، ١٩٩٦م.

ناصر، مصطفى، قراءة ثانية لشعرنا القديم، الناشر: دارالاندلس، بيروت، لبنان، دون تاريخ.

التعيمي، احمد اسماعيل، الأسطورة في الشعر العربي قبل الاسلام، الناشر: سسنا للنشر، ١٩٩٥م.

Archive of SID